



فهرست:

- ۲ ----- خلاصه بحث گذشته
- ۲ ----- نکته ۱۰: کتمان مقوله ای شناختی
- ۳ ----- نکته ۱۱: وجوب اظهار
- ۳ ----- نکته ۱۲: غیریت وجوب اظهار
- ۳ ----- نکته ۱۳: کبیره بودن کتمان
- ۳ ----- نکته ۱۴: درجات کتمان
- ۴ ----- نکته ۱۵: کتمان شرط وجوب است نه واجب
- ۵ ----- نکته ۱۶: قلمرو کتمان
- ۶ ----- جمع بندی آیات دلیل سوم



بسم الله الرحمن الرحيم

### خلاصه بحث گذشته

از ادله وجوب ارشاد جاهل، دلیل اول، دلیل تأمی بود، در دلیل دوم، تردید وجود داشت. دلیل سوم، مجموعه‌ای از آیات و احیاناً روایات بود که کتمان علم را تحریم می‌کرد، نتیجه این‌که: وقتی کتمان تحریم شد، ارشاد واجب می‌شود. در دلیل سوم، حدود ده دوازده آیه ملاحظه شد، که حداقل هفت هشت مورد آیات، دلالت خوبی داشت و نکاتی که ذیل این آیات استفاده شد عبارت بودند از:

آنچه که در آیه شریفه حرام است، کتمان علم است و کتمان، اخص از عدم ارشاد است. کتمان انواعی دارد:

قسم اول، کتمان کلّ نص (کتمان اللفظ أو المعنی)

قسم دوم: تحریف معنوی

قسم سوم: تحریف لفظی

قسم چهارم: لبس الحق بالباطل

ظاهراً کتمان اعم است از کتمان اللفظ أو المعنی او لبس الحق بالباطل او التحریف لفظاً او معناً؛ بدین علت که کتمان کتمان حق (محتوا و مضمون) است؛ در واقع این محتوا را منتقل نمی‌کند و چگونگی مانع شدن از انتقال حق، همه این چهار قسم را شامل می‌شود. حرمت کتمان علم هم در امور الزامی مبتلی به اعم از اعتقادی و فقهی و ... اعم از این‌که اصلاً نیاورد، یا کم و زیاد نقل کند، را شامل است، و الا امور مستحب و یا مورد غیر مبتلی به اشخاص را شامل نمی‌شود.

### نکته ۱۰: کتمان مقوله‌ای شناختی

آیه انذار فراتر از بحث تعلیم و اعلام است و به نحوی تربیت را در برمی‌گیرد؛ و لذا دو قاعده از آیه استفاده می‌شد و بیان شد که حتی امر به معروف را در برمی‌گیرد اما این آیه، کتمان را حرام می‌کند که یک مقوله شناختی و معرفتی است بنابراین باید بگویید تا از کتمان دربیاید؛ اما هدایت کردن و تربیت کردن او و یا جلوگیری کردن از خلاف او، ... از این آیات استفاده نمی‌شود، پس این آیه کاملاً بعد شناختی و معرفتی و علمی دارد؛ اما ابعاد تزکیه و تهذیب و تربیت و روحی و عاطفی و امثال اینها در آیه مقصود و ملحوظ نیست، بر خلاف آیه «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» توبه/۱۲۲ که آنجا مفادی فراتر از بعد شناختی داشت و ابعاد غیر شناختی را شامل می‌شد؛ بنابراین آیه، مختص به همان اعلام و تعلیم و ابعاد شناختی است.



### نکته ۱۱: وجوب اظهار

وقتی کتمان حرام شد، اظهار واجب است و باید این محتوا را در دسترس او قرار داد. قرار دادن محتوا در دسترس دیگران، اطلاق دارد و به هر شکلی می‌تواند باشد، هر کاری که این حق و حکم و یا اعتقاد حق را از مستوریت و مکتومیت بیرون بیاورد به هر شکل که باشد (مستقیم، غیرمستقیم، با ابزار، یا بدون ابزار) گاهی با اعلام، گاهی با تعلیم، گاهی تدریس و ... خلاصه، هر اقدامی که حق را از مکتومیت بیرون بیاورد.

### نکته ۱۲: غیریت وجوب اظهار

وجوب اظهار و ابراز، غیریت است و از باب امر به شیء، نهی از ضد است، اینجا نهی از شیء، امر به ضد است، و امر به ضدش، تبعی است، حرمت کتمان است، و از کتمان بیرون آوردن از باب امر به ضد است.

### نکته ۱۳: کبیره بودن کتمان

کتمان، یک گناه عادی نیست؛ بلکه از معاصی کبیره است. کتمان حقایق الزامی از ناحیه عالم که مورد نیاز مخاطب است، یک گناه کبیره است؛ علت کبیره بودن، آمدن لعن و وعده عذاب در خود قرآن که به صراحت ذکر شده است «أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» بقره/۱۵۹، لعن در این آیه و عذاب‌هایی که در این زمینه وجود دارد، بهترین شاهد بر گناه کبیره بودن این کتمان است.

### نکته ۱۴: درجات کتمان

حرمت کتمان علاوه بر کبیره بودن، از حیث موقعیت کاتم و نوع مکتوم، ذات مراتب است.

یک وقتی مکتوم شخص و عالم، نبوت پیامبر اسلام است.

یک وقتی مکتومش، حکمی از احکام الهی است.

این ذات مراتب بودن از ارتکازات قطعی عقلی است، هر چقدر مکتوم از جایگاه بالاتری داشته باشد کتمان آن عقاب بیشتری خواهد داشت، همان‌طور که جایگاه کاتم هم مهم است، گاهی فرد معمولی و یک وقتی، عالمی مشهور است، یک وقتی در موقعیت وصایت انبیاء قرار دارد؛ روی قاعده‌ای که علم هرچه بیشتر باشد، گناه عالم در گناهانی که انجام می‌دهد بیشتر است، بنابراین حرمت، تابع اهمیت مکتوم و جایگاه کاتم است.



## نکته ۱۵: کتمان شرط و وجوب است نه واجب

در کتمان علم، عالم بودن و علم داشتن شرط وجوب و شرط حکم است، نه شرط واجب. اگر کسی علم دارد نباید کتمان کند؛ اما به کسی که علم ندارد، نمی‌توان گفت برو و علم یاد بگیر و کتمان کن؛ کتمان شامل این مورد نمی‌شود؛ و لذا از این آیات، تعلّم استفاده نمی‌شود این که یاد بگیرید و بگویید، استفاده نمی‌شود و این با آیه تفقه فرق دارد، در آنجا می‌گوید «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ» توبه/۱۲۲؛ لذا یک تکلیف به تعلم به عموم مکلفین در آنجا بود و این تکلیف به تعلم و تفقه از این آیات استفاده نمی‌شود؛ مثل امر به معروف و نهی از منکر، که اگر می‌دانی باید بگویی؛ اما در جاهایی که علم نداری لازم نیست یاد بگیری و بگویی؛ و لذا علم، در آیه لِيَتَفَقَّهُوا شرط واجب بود؛ یعنی می‌گفت اول یاد بگیرید و بعد اقدام کنید؛ اما شرط وجوب می‌گوید اگر دانستید کتمان نکنید، البته دنبال علم رفتن از این آیه استفاده نمی‌شود هرچند آیه تفقه دلالت می‌کند؛ اما این آیه کتمان ضرورت یاد گرفتن و وجوب یادگرفتن استخراج نمی‌شود گرچه از آیات دیگر استفاده شود؛ و لذا علم در اینجا شرط حکم است، نه شرط موضوع.

یکی از آیات هفت هشت ده‌گانه با بقیه آیات تفاوت داشت، و آن آیه ۱۸۷ سوره آل عمران است.

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَتَكْتُمُونَهُ فَنَبِّئُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ».

می‌گوید از آنها میثاق گرفتیم که معارف دین را تبیین کنند و کتمان نکنند.

در «لتبییننه»<sup>۱</sup> دو احتمال وجود دارد:

۱- اصل کتمان است و «لتبییننه»<sup>۲</sup> برای خروج از کتمان گفته شده است.

۲- «لتبییننه»<sup>۳</sup> مستقل است؛ چون بین تبیین و کتمان واسطه‌ای است، که در این صورت «لتبییننه»<sup>۴</sup> با قطع نظر از لَاتَكْتُمُونَهُ خطاب مستقل است، و این دلیل مستقل برای وجوب ارشاد می‌شود و از طرفی مساوق با ارشاد هم می‌شود، (اخص نمی‌شود که عدم کتمان است) اگر گفته شود «لتبییننه»<sup>۵</sup> و لَاتَكْتُمُونَهُ دو خطاب و دو حکم مستقل هستند، در این صورت غیر از آیه نفر و آیه ذکر و غیر از این ادله کتمان، دلیل، آیه ۱۸۷ آل عمران می‌شود که می‌گوید ما از علما میثاق گرفتیم که حقایق را تبیین کنند که در این صورت «تبییننه»<sup>۶</sup> اخص از ارشاد نمی‌شود؛ چون خود «تبییننه»<sup>۷</sup> همان بیان کردن است و دیگر کتمان نیست.



## نکته ۱۶: قلمرو کتمان

قدر متیقن کتمان، در احکام است، که حکم الزامی مورد ابتلا (اعتقادی یا غیر اعتقادی) را شامل است. در اینجا بر خلاف بحث لیندروا قومهم یا فاسئلوا اهل الذکر که شامل موضوعات نمی‌شد مگر در موضوعاتی که شارع راضی به ترک آنها نبود، در اینجا هر چند با بحث لیندروا تفاوت زیادی ندارد؛ ولی بخشی از آیات، مربوط به شخص پیغمبر است و علائمی بر پیغمبر بودن این شخص است و ممکن است گفته شود این (اعتقاد به پیامبری ایشان) نوعی موضوع است؛ منتهی به نظر می‌آید که این هم نوعی حکم است (اعتقاد به پیامبری ایشان) موضوع نیست، این حکم کلی الهی است، منتهی مصداقش در فرد است که این شخص با این ویژگی‌ها و با این علائم و نشانه‌ها پیامبری را دارد و باید به او اعتقاد داشت، این، باز بیان حکم است؛ منتهی چون این حکم، روی موضوع خاص آمده است باید حتماً موضوعش، ذکر شود؛ و لذا آنچه که از «ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» بقره/۱۵۹ یا حقی از ناحیه خدا آمده است، اینها حکم هستند؛ اما این موضوع «خمر بودن یا نبودن این مایع» «ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ»، موضوع نیست، آنچه که «ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ»، است، حرمت خمر است، منتهی در یک جاهایی حکم الهی روی یک شخص خاص است مثل این که ایشان پیامبرند و یا در غدیر خم، ایشان را بعنوان خلیفه نصب کرد، بیان این، بیان موضوع نیست، بیان همان حکم است؛ منتهی یک وقت موضوع حکم، خمر است علی الاطلاق و یک وقت موضوع حکم، وجوب اعتقاد به نبوت این شخص است و باید همان را بگوید. پس آنچه از ظاهر آیات استفاده می‌شود که «ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ»، و الهدی و یا حق، همان چیزی است که از ناحیه خدا تبیین شده است و کاری به موضوع ندارد؛ منتهی احکام الهی گاهی روی موضوعات کلیه می‌رود و گاهی روی موضوع شخصی می‌رود؛ و لذا شخص و تعلیل روی شخص جزء همان حکم می‌شود؛ به این دلیل است که اینجا، جای موضوعات به میان می‌آید؛ و الا اگر جای موضوعات عام بود؛ مثل حرمت زنا، حرمت شرب خمر، ... نباید کتمان کند؛ بله، در موضوعاتی که یقین وجود دارد که شارع راضی به ترک آن نیست، واجب است گفته شود.

هر جایی که حکم، تعیین در فردی دارد باید علائم و نشانه‌هایش گفته شود، عین این بحث در فتاویٰ معاصرین هم آمده است؛ مثلاً می‌گوید لایجب الإرشاد فی الموضوعات الا فیما نعلم من الشارع که راضی به این نیست؛ مثل اشتباه کردن زنش با غیر زنش، یا در قتل و ناموس و ...



## جمع‌بندی آیات دلیل سوم

این آیات، یک قاعده اخص از وجوب ارشاد را افاده می‌کند و این قاعده متفاوت با ارشاد است. وجوب ارشاد، یک حکم تعلیمی عامی است که بیان نکات ضروری و مبتلی به افراد را الزامی می‌کند.

دو آیه نفر و ذکر و ادله کتمان و آیه «وَلْتُبَيِّنَهُ» - اگر دلیل مستقلی باشد - قاعده ارشاد را بیان می‌کند؛ اما به این آیات، قاعده دومی می‌گویند که اخص از ارشاد است، می‌گویند کتمان حرام است یعنی اظهاری که موجب می‌شود که چیزی از کتمان بیرون بیاید (کتمان نکنید) و کتمان، اخص از ارشاد است، در این صورت دو قاعده (۱- بیان نکردن دانسته‌ها و ۲- تمهید کردن برای نفهمیدن دیگران) حرمت ویژه دارد.

پس دو حکم استفاده شد:

- آیات کتمان، مساوق و مساوی با قاعده ارشاد نیست.

- این آیات از دو جهت با قاعده ارشاد متفاوت است:

۱- در قاعده ارشاد، ترغیب به بیان و اظهار است و جنبه اثباتی دارد؛ ولی در کتمان، حکم سلبی است و حرمت کتمان را بیان می‌کند.

۲- کتمان اخص از عدم اظهار است؛ و لذا در این آیات، قاعده‌ای در خصوص حرمت برخی از اقسام عدم بیان است، آن جایی که همراه با عنایتی است کتمان، صدق می‌کند و این حرام مؤکد است؛ و لذا عدم بیان در جایی که مثلاً حال ندارد، کتمان اطلاق نمی‌شود، ولی عدم اظهار گفته می‌شود؛ ولی به شکل پنهان کردن باشد، حرمت مضاعف و مؤکد دارد. کتمان، نوع خاصی از عدم اظهار است که به طور خاص، حرمت روی آن رفته است؛ و لذا قاعده حرمت کتمان یا وجوب آشکار ساختن مقابل کتمان، یک مقدار اخص از وجوب ارشاد است و تأکید بیشتر دارد. پس دلیل اول و دوم و آیه «لْتُبَيِّنَهُ» (اگر دلیل جدایی اخذ شود) دلیل بر وجوب ارشاد است که قاعده عامه‌ای است. یک محدوده ویژه وجوب ارشاد جایی است که اگر ارشاد نکند می‌گویند کتمان می‌کند، آنجا یک دلیل دیگری به آن پیوست می‌خورد و قاعده اخصی، حرمت آن را بیان می‌کند که باید اظهار کند یعنی دو تا «باید» وجود دارد: یک «باید» ارشاد عام، یک «باید» دیگر که کتمان محقق نشود؛ اما اگر جایی کتمان صدق نمی‌کند یک «باید» عام ارشاد وجود دارد.